

مولوی و تجلی در آثار منثورش

خدیجه اختیاری

دستیار علمی دانشگاه پیام نور تایباد - خراسان

□ مقدمه

پراخت، پس از چندی اقامت در شام به مقرر خاندان خویش قونیه باز آمد. پس از فوت پدرش بهاء الدین ولد در سال ۶۲۸ به جای پدر بر مسند فتواه، ارشاد و تدریس نشست و پدرش و ارشاد مریدان را عهده دار شد. در سال ۶۲۸ با شمس الدین محمد تبریزی ملاقات کرد که این ملاقات تأثیر به سزایی در روح و سلوک مولانا گذاشت و باعث شد به سرودن شعر رو آورد.

مقوله‌ی اصلی سخن در باب واژه‌ی تجلی از دیدگاه مولوی در آثار منثورش می‌باشد، مثنوی معنوی که از شهرت جهانی برخوردار است در کنار این عظمت و چشمه‌ی بزرگ معنویات از نوشته‌های منثور مولوی غافل شده‌ایم و در سال‌های اخیر مولوی پژوهان به تحقیق و بررسی در آثار منثور ملای روم (فیه ما فیه، مکاتیب، مجالس سبعه) پرداخته‌اند و این مساله جوابی طالب تشنه‌ی در این باب بود. رساله‌ی کارشناسی ارشد بنده به پژوهش اصطلاحات عرفانی آثار منثور مولوی اختصاص یافت و بعد از صرف وقت زیادی و مطالعه کتب منثور مولوی و مقالات و کتبی که در باره تألیف شده بود پرداختم. الحاق که تعریف یا تعاریفی که مولوی از این واژگان کرده بود در سایر کتب معتبر عرفانی نیافتیم و به جرأت می‌توان گفت تعریفی که مولانا جلال الدین از برخی اصطلاحات عرفانی کرده بود منحصر به فرد است. مثلاً تعریفی که از آب حیات، اناالحق، و حجاب و تجلی نموده بود، در این نوشته واژه‌ی تجلی را انتخاب نمودم و تعریف مولوی در آثار منثورش از این اصطلاح را به نگارش در آوردم امید که مورد توجه عرفان دوستان و دوستداران ادب فارسی قرار بگیرد.

آثار مولوی

- ۱- مثنوی شریف (شش دفتر حدود بیست و پنج هزار و بیست)
- ۲- کلیات شمس یا دیوان کبیر، (حدود سی و شش هزار و بیست)
- ۳- فیه ما فیه به نثر.
- ۴- مکاتیب به نثر.
- ۵- مجالس سبعه به نثر.

معرفی آثار منثور مولوی

عظمت مثنوی باعث شده که آثار بزرگی چون فیه ما فیه، مکاتیب و مجالس سبعه، در مقابل پرتو و درخشش خورشید مثنوی هم چون ستارگان کم فروغ به نظر آیند، در حالی که اینها به گونه‌ی مفسر و مکمل مثنوی هستند و در فهم، شرح و معرفی مثنوی بسیار سودمند تواند بود.

فیه ما فیه مجموعه مقالات و تقریرات مولانا است که به تدریج به دست پسرش بهاء الدین ولد یا دیگر مریدان تحریر شده است و از نظر مولانا گذاشته است. غالب فصول کتاب جواب سؤال مطالبی است که به اقتضای آن شروع شده است و موضوع فصول و مجالس و نتیجه‌ی آنها به طور عموم مسایل اخلاق طریقت، نکات عرفانی، شرح و بیان آیات قرآن و احادیث نبوی و کلمات مشایخ است که با همان روش مولانا یعنی به وسیله ضرب امثال و نقل حکایات توضیح یافته است. (فروزانفر، ۱۶۶: ۱۳۶۱).

در فیه ما فیه مولانا را بدون حجات می‌بینیم و در مجالس

زندگی مولوی

مولانا جلال الدین محمد بلخی معروف به مولوی (در غرب رومی) در ربیع الاول سال ۶۰۴ هجری در بلخ از شهرهای آباد خراسان به دنیا آمد، جلال بر طبق آنچه بعدها از زبان مریدان پدرش نقل می‌شد، از جانب پدر نژادش به ابوبکر صدیق خلیفه رسول خدا و از جانب مادر به اهل بیت پیامبر نسب می‌رسانید، وی در خانواده از محبوبیت خاص والدین برخوردار بود به طوری که برادرش حسین و خواهرانش که از وی بزرگتر بودند با طلوع جلال کمتر در خانواده در سایه افتادند و بعدها در بیرون از خانه هم نام و یاد آنها فراموش شد.

جلال الدین در کودکی به همراه خانواده‌اش به آسیای صغیر مهاجرت کرد. برای درک محضر علما و اهل دل به مسافرت‌هایی

فیه ما فیه گفتارش صاف و ساده است که از دل برآمده و بر دل مریدان نشست است. و به عنوان یک دوره مقدماتی برای خواندن مثنوی معنوی به شمار می‌رود. از نمونه های بسیار درخشان ساده نویسی نثر فارسی، تقریرات فیه ما فیه از حوالی سال ۶۴۵ هجری قمری یعنی پس از تعطیل شدن مجالس رسمی درس مولانا، آغاز شده و تا آخرین سالهای عمر او ادامه داشته است.

از دیگر آثار منشور مولوی **مجالس سبعه** است. این کتاب شامل هفت مجلس تذکیر مولانا است در خطاب به عامه، مرید و غیر مرید، در حقیقت هرچند غالباً نکات عرفانی و اخلاقی جالبی هم در این مجالس است. به سبب آنکه مخاطبه ی با عامه، محدودیت هایی را بر گوینده الزام می‌کند و یا شور و حالی را که در سایر سخنان مولاناست این مجالس نمی‌توان یافت. (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۲۹۴)

لحن مولوی در **مجالس سبعه** پر وقار؛ عالمانه و زاهدانه است. که در این مجالس مولانا از قرآن و حدیث از مناجات‌ها و دعاها پر شور و مؤثر سخن می‌گوید و همچنین قصه های پیامبران و اولیا احوال گنه‌کاران و تائبان را باز می‌نماید امثال و قصه های تمثیلی عبرت انگیزی وجود دارد که مریدان و مستمعانش تحت تأثیر قرار می‌گرفتند و آنها را به تضرع و زاری سوق می‌داد و آنان را به پارسایی و نیکی می‌خواند. مکاتیب از دیگر آثار منشور مولوی است. "مکاتیب شامل ۱۴۱ نامه از مولوی به اشخاص مختلف از امراء، علماء، دوستان و منسوبان نوشته است و غالباً متضمن مطالب شخصی است." (همان: ۲۹۵)

عرفان مولوی

عرفان از ریشه عرف به معنی شناخته، شناختن و معرفت است. در معنی عرفان معمولاً افراد متفق القول نیستند به طور خلاصه می‌توان گفت عرفان عبارت است از: یک مکتب فکری و فلسفی و متعالی و ژرف برای شناختن حق شناخت حقایق امور و مشکلات و رموز علوم، آن همه البته نه به طریق فلاسفه و حکما بلکه از راه اشراق و کشف و شهود. (سجادی، ۱۳۷۲: ۰۸)

مولانا جلال الدین محمد - عارف بزرگ - در زمان خود و بعد از مرگش در بسط و گسترش عرفان اسلامی تأثیر بسزایی داشته است. او عرفانی مثبت و پر جنبش و سراسر عشق و شور ترویج می‌کرد.

مولوی تمام عمرش را در کسب معرفت الله سپری کرد. از همان اوان کودکی در پی یافتن حقایق الهی بود و تخیل بسیار قوی داشته طلوع و غروب خورشید را که از تجلیات حق بر بنده است با قوای فوق‌العاده‌یی مخیل می‌کرد و آن را نظاره گر بود. مولوی در تصوف، عبادت و ریاضت و ذکر و فکر با عشق و شور و جذبه و وجد نیز قایل

بود، اما نه از راه حلول بلکه از راه فناء فی الله، مانند نیست شدن قطره در دریا و تبدیل دانه به گیاه، عرفان مولوی عالی‌ترین مرتبه فکری و تعالی روحی و اخلاقی است. که با مجاهده و سیر سرور و کسب دانش و معرفت حقیقی و عشق به حق و پیروی از مردان کامل و انبیاء و اولیاء حاصل می‌شود. " (سجادی، ۱۳۶۱: ۱۴۹)

مولوی عارفی به حق واصل است که خدا را در ذره ذره‌ی موجودات دیده و موشکافانه در جاچه‌ی سلوک الی الله گام بر داشته و این جاچه نامتناهی را به بهترین وجه پیموده است. مرحوم جلال الدین همایی عقاید و افکار مولوی را به چهار دسته تقسیم کرده‌اند:

۱- آداب و رسوم و اخلاق اجتماعی

۲- مسایل شرعی و فقهی و اصول مذهبی

۳- اصول کلامی و فلسفی

۴- عقاید عرفان یا عشق و عرفان که شامل بحث در ملک خاص

عرفان و تصوف مولوی می‌شود. (همایی، ۱۳۷۶: ۲۵)

مولوی این عارف وارسته تعریفی که از برخی اصطلاحات عرفانی کرده است بی‌نظیر است و آنها را در لطیف‌ترین و شیواترین الفاظ بیان نموده تجلی یکی از اصطلاحاتی است که مولوی آن را در قالب لفظ و معنا بیان نموده است.

تجلی

تجلی: منکشف شدن کار و هویدا گردیدن، آشکارا کردن و جلوه کردن. (دهخدا: تجلی)

نمود، جلوه، تأثیر انوار حق به حکم اقبال بر دل مبتلا که شایستگی ملاقات حق را به دل پیدا کنند. (معین، ۱۳۶۴) به تعبیر مولوی خداوند به صور مختلف در مظاهر موجودات تجلی می‌کند، این تجلی گاه با واسطه و گاه بی‌واسطه به زبان دیگر تجلی با حجاب و تجلی بی‌حجاب می‌باشد. مولانا می‌فرماید: "حق تعالی چون بر کوه به حجاب تجلی می‌کند او نیز پر درخت و پر گل و سبز آراسته می‌گردد و چون بی‌حجاب تجلی می‌کند او را زیر و زبر و ذره ذره می‌گرداند. فلما ربه تجلی للجبجل جعله دکاً. (مولوی، ۱۳۸۱: ۶۱)

حق تعالی در حجاب نیز تجلی می‌کند، مولوی عقیده دارد که تجلی خدا را در طبیعت باید دید، انسان توان دین بی‌واسطه‌ی خدا را ندارد، طبیعت همه همچون نقاب اند، مثلاً مولوی نقابی است برای دیدن افراد پروردگار را. این عارف بزرگوار گفته است: "همت چنان که در زمستان هر کسی در جامع و در پوستینی و تنوری، در غار گرمی از سرما خیزیده باشند و پناه گرفته و هم چنین جمله‌ی نبات از درخت و گیاه و غیره، از زهر سرما بی‌برگ و برمانده و رخت‌ها را در باطن برده و پنهان

کرده تا آسیب سرما برو نرسد. چون بهار جواب ایشان به تجلی بفرماید. حق تعالی این نقاب ها را برای مصلحت آفریده است. که اگر جمال حق بی نقاب روی نماید ما طاقت آن نداریم. و بهره مند نشویم. به واسطه ی این نقاب ها مدد و منفعت می گیریم. این آفتاب را می بینی که در نور او می رویم و می بینیم و نیک را از بد تمیز می کنیم و درو گرم می شویم و درختان و باغ ها مثمر می شوند و میوه های خام و ترش و تلخ در حرارت او ریخته و شیرین می گردد، معادن زر و نقره و لعل و یاقوت از تاثیر او ظاهر می شوند. اگر این آفتاب که چندین منفعت می دهد به وسایط، اگر نزدیک تر آید هیچ منفعت ندهد بلکه جمله ی عالم و خلقان بسوزند و نمانند. (همان: ۶۰)

جهان هستی تجلی گاه حضرت حق است، تجلی در حقیقت نوعی ابراز وجود است که نمایانگر ذات حق در جهان هستی می باشد، تدریجان تجلی ذات ملای روم می فرماید: "آخر تو نیز این ساعات حق را می بینی در آثار و افعال و هر لحظه گوناگون می بینی که یک فعلش به فعلی دیگر نمی ماند، در وقت شادی تجلی دیگر، در وقت غریبه تجلی دیگر، در وقت خوف تجلی دیگر، در وقت رجا تجلی دیگر. چون افعال حق و تجلی افعال و آثار او گوناگون است و به یک دیگر نمی ماند پس تجلی ذات او نیز چنین باشد، مانند تجلی افعال او، آن را برین قیاس کن و تو نیز که یک جزوی از قدرت حق در یک لحظه هزار گونه می شوی و بر یک قرار نیستی.

در شرح مرحوم فروزانفر آمده است: "تجلی حق تعالی تکرار نمی پذیرد (لا تکرار فی التجلی) و او در هر ذره ی جلوه یی و با هر دلی رازی در میان دارد، فی المثل با آفتاب سَرّی در میان است که با آب نیست و با آدمی رازی که با فرشتگان نیست چنان که ابوطالب مکی گفته است: "لا یتجلی فی صوره مرتین و لا یتجلی فی صوره لا تثنین."

(فروزانفر، ۱۳۶۱: جزء دوم از دفتر اول: ۶۸۹)

تجلی در لغت به معنی آشکار شدن و روشن است. و در اصطلاح صوفیه و عرفا عبارت از ظهور شمس حقیقت است در آیات و مظاهر هستی، اصولاً جهان بینی مولانا هم چون سایر عرفای عظام جهان بینی تجلی است، چرا که آنان ظهور عالم هستی را نتیجه ی تجلی خداوند دانند. (زمانی، ۱۹: ۱۳۸۴)

برخی تجلی را نوری بر دل عارف می دانند: "تجلی نور مکاشفه است که از باری تعالی بر دل عارف ظاهر می گردد، و دل را می سوزد و مدهوش می گرداند." (خورزمی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۱۱۲) و نیز آمده است: "در عرفان نظری و حکمت اشراقی و ذوقی، خلقت جهان عبارت از تجلی حق است که همه چیز را آفرید. در تجلیات نیز مانند حکمت بحثی که قابل به ترتیب در نظام خلقت است، نظم خاص برقرار است و انواع و اقسامی دارد مانند: تجلی اول و دوم و سوم، تجلی جمال، تجلی جلالی،

تجلی اسمائی و تجلی افعالی و... (سجادی، ۲۳۳: ۱۳۷۰)

صاحب مصباح الهدایه می نویسد: "مراد از تجلی، انکشاف شمس حقیقت حق است تعالی و تقدس، از غیوم صفات بشری به غیبت آن. تجلی سه قسم است، یکی تجلی ذات و علامتش اگر از بقایای وجود سالک چیزی مانده بود فنای ذات و تلاشی صفات است در سطوات انوار آن و آن را صعقه خوانند، چنان که حال موسی (ع) که او را بدین تجلی از خود بستند و فانی کردند... قسم دوم از تجلیات صفات است. و علامت آن اگر ذات قدیم به صفات جلال تجلی کند. از عظمت و قدرت و کبریا و جبروت، خشوع و خضوع بود و اگر به صفات جمال تجلی کند که از رافت و رحمت و لطف و کرامت سرور و انس بود... قسم سوم تجلی افعال است. و علامت آن قطع نظر از افعال خلق و اسقاط اضافت خیر و شر و نفع و ضرر بدیشان و استواء مدح و ذم قبول و رد خلق. چه مشاهده ی مجرد فعل الهی، خلق را از اضافت افعال به خود معزول گرداند." (کاشانی، ۳۰: ۱۳۸۸-۱۲۹)

لاهیجی در گلشن راز تجلی حق بردل سالک را چهار نوع می داند: "بدان که تجلی که ظهور حق است بر دیده ی دل پاک سالک از روی کلیت به چهار نوع است: آثاری، افعالی، صفاتی و ذاتی، آثاری آن است که به صورت جسمانیات که عالم شهادت است از بسایط علوی و سفلی و مرکبات به هر صورت که باشد حضرت حق را ببندد و در حین رویت جزم داند که حضرت حق است، آن را تجلی آثاری می خوانند و از جمیع تجلیات، این تجلی آثاری و تجلیات صوری یعنی در صورت انسان مشاهده نمودن اتم و اغلا است." (لاهیجی، ۶۶: ۱۵۰: ۱۳)

در تعاریفی که از تجلی شد تعریف مولوی نو است و در هیچ جای هم مانند این تعریف نیامده است می بینیم که سایر تعریف ها تقریباً همانند هم هستند ولی بیان آن متفاوت است. ■

منابع

- ۱- قرآن کریم: ۲- زرین کوب، دکتر عبدالحسین، ۱۳۶۹: جستجو در تصوف ایران، تهران، امیرکبیر، چاپ چهارم: ۳- سجادی، دکتر سیدضیاء الدین، ۱۳۷۲: مقدمه ای بر مبانی عرفان و تصوف، تهران، سمت، چاپ اول: ۴- فروزانفر، بدیع الزمان، ۱۳۶۱: زندگی مولانا جلال الدین مشهور به مولوی، تهران، زوکر، چاپ چهارم: ۵- کاشانی، عزالدین محمود، ۱۳۸۸: مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، تصحیح جلال الدین همای، تهران، هما، چاپ نهم: ۶- لاهیجی، شیخ محمد، ۱۳۶۶: مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، مقدمه کیوان سمعی محمودی، تهران، سعدی: ۷- معین، دکتر محمد، ۱۳۶۴: فرهنگ فارسی، امیرکبیر، ۶ جلد، چاپ چهارم: ۸- مولوی، جلال الدین، ۱۳۸۱: فیه مافیه، تصحیح و توضیحات فروزانفر، تهران، نگارستان: ۹- مولوی، جلال الدین، ۱۳۶۵: مجالس سبعه، تصحیح و توضیحات دکتر توفیق ه. سبحانی، کیهان، بی جا: ۱۰- مولوی، جلال الدین، ۱۳۸۱: تصحیح و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، نگارستان، تهران: ۱۱- همای، جلال الدین، ۱۳۷۶: مولوی نامه (مولوی چه می گوید)، تهران نشر هما، دوجلد، چاپ نهم.